

تاملی نظری بر پویش ملی‌گرایی قومی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی

ولی کوزه‌گر کالجی^۱

یکی از ویژگی‌های مشترک هشت کشور حاضر در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، ساختار قومی متکثر است که این امر بر فرایند ملت‌سازی و حتی دولت‌سازی در این کشورها تأثیرات منفی قابل توجهی برجای گذاشته است. این مقاله برآن است که با ارائه یک چارچوب نظری منسجم به درک و تبیین پویش ملی‌گرایی قومی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی _ به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های درونی کشورهای این دو منطقه _ یاری رساند و با ارائه مدلی مناسب راهگشای تبیین مصادیق پویش ملی‌گرایی قومی در هریک از کشورهای این منطقه از سوی سایر پژوهشگران باشد.

مفروض اصلی این نوشتار تلاقی سه متغیر ساختار اقتدارگرایی دولت‌های منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی و ساختار نظام بین‌الملل است که منجر به بهره‌گیری نخبگان قومی در جهت بسیج سیاسی اقوام گشته و موجبات تکوین، تکامل و تداوم جریان‌های تجزیه‌طلب را طی دو دهه فراهم ساخته است.

در نتیجه‌گیری این مقاله بیان می‌شود، دو متغیر ساختار نظام بین‌الملل و جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی به روند حرکت و اثربخشی خود ادامه خواهند داد و گریزی از آنها نخواهد بود و تنها راه حل جلوگیری از سیاسی‌شدن پدیده قومیت و جریان‌های تجزیه‌طلب، اصلاح ساختار نظام‌های سیاسی اقتدارگرایی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و به کارگیری شیوه مدیریت سیاسی در جوامع متکثر و متنوع مبتنی بر الگوی وحدت در عین کثرت است.

واژگان کلیدی: ملت‌سازی، قومیت‌گرایی، الگوی وحدت در عین کثرت، آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی.

1. پژوهشگر گروه مطالعات اوراسیا در مرکز تحقیقات استراتژیک

مقدمه

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به پدیدار شدن هشت کشور جدید در پهنه جغرافیایی دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی منتهی گردید که ویژگی مشترک همه آنها تنوع قومی گسترده بود. به همین علت از آسیای مرکزی به عنوان بالکان اوراسیا (به تعبیر برژینسکی) و منطقه قفقاز به عنوان موزائیک اقوام یاد شده است. توجه به نام کشورهای این دو منطقه خود نشان‌دهنده ماهیت قومی این کشورهای نوبنیاد است. کشورهایی که نام گروه قومی اکثریت مبنای نام آن کشور قرار گرفته و قدرت سیاسی در گروه قومی هم نام با اسم کشورها تمرکز یافته است. صورت‌بندی قومیت‌ها در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز نشان می‌دهد که جمعیت بومی در ازبکستان به میزان 72 درصد به همراه 67 اقلیت قومی، تاجیکستان 62 درصد به همراه 46 اقلیت قومی، قزاقستان 40 درصد و 75 اقلیت قومی، قرقیزستان 52 درصد و 46 اقلیت قومی، جمهوری آذربایجان 83 درصد و 20 اقلیت قومی، ارمنستان 94 درصد و 8 اقلیت قومی و گرجستان 70 درصد و 11 اقلیت قومی را نشان می‌دهد. (Joshua Project: 2011)

نگاهی اجمالی به صورت‌بندی یادشده نشان می‌دهد که میزان ناهمگونی قومی در جوامع آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی یکسان نیست و از جوامع نسبتاً تک قومیتی مانند ارمنستان و جمهوری آذربایجان (که تقریباً 90 درصد جمعیت متعلق به گروه قومی هم نام با اسم کشور است) تا جامعه‌ای مانند قزاقستان با برخورداری از تنها 40 درصد جمعیت هم نام با اسم کشور در نوسان است. در مجموع تنوع قومی در منطقه قفقاز جنوبی از ناهمگونی و تنوع کمتری در سنجش با منطقه آسیای مرکزی برخوردار است؛ هر چند این امر بدین معنی نیست که دولت‌های این منطقه با دشواری‌های کمتری در فرایند ملت‌سازی روبه‌رو هستند.

در این میان دسترسی به اطلاعات دقیق از وضعیت اجتماعی، اقتصادی، میزان جمعیت و علایق قومیت‌ها که مبنای یک پژوهش علمی قرار گیرد، بسیار دشوار است. چرا که در مورد اقوام ما با اطلاعات تحریف شده روبه‌رو هستیم که دولت‌ها به وجود می‌آورند تا ملت‌های به رسمیت شناخته شده را به مقامی بالاتری برسانند و در همان حال گروه‌های کوچک قومی و ناشناخته را به فراموشی بسپارند؛ اما از سوی دیگر، شاهد کاری‌هایی هستیم که در آنها تلاش می‌شود با اقوام مقابله شده و حتی آن‌جا که قومی وجود ندارد، اقوامی

تصنعی به وجود بیاورند. (بروتون، 1384، ص 160) این مساله مطالعه علمی پویش‌های قومی به ویژه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را با دشواری‌های زیادی مواجه ساخته است.

اما به‌رغم این مشکلات، آنچه که حائز اهمیت است، دست‌یافتن به یک چارچوب نظری مناسب برای درک تحولات و پویش‌های قومی در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی است تا با بهره‌گیری از آن شناخت بهتری از مصادیق پویش ملی‌گرایی قومی¹ در این دو منطقه حاصل شود. این نوشتار درصدد یافتن پاسخ به این پرسش است که چه عواملی موجب تکوین و تشدید پویش ملی‌گرایی قومی در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در طی دو دهه گذشته شده است؟ در پاسخ احتمالی به پرسش یادشده فرضیه این مقاله بدین ترتیب خواهد بود که تلاقی سه جریان ساختار اقتدارگرای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، جریان‌های فراملی تقویت‌کننده خاص‌گرایی‌های محلی و ساختار نظام بین‌الملل موجب بهره‌گیری نخبگان قومی و تکوین و تشدید پویش ملی‌گرایی قومی در این دو منطقه شده است.

چارچوب نظری

ارائه یک چارچوب نظری که قادر به تبیین پویش ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد به صورت عام و جهان شمول باشد، می‌تواند به درک بهتر مسائل قومی دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی کمک شایانی نماید و زمینه مناسبی را برای تطبیق مسائل انتزاعی با واقعیات عینی این مناطق چندقومی فراهم نماید. چنانچه پیشتر اشاره شد، چارچوب نظری این نوشتار تلاقی سه متغیر مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی، وجود جریان‌های فراملی تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد در سطح میانی و کیفیت ساختار نظام بین‌الملل و بازیگران دخیل در سطح بین‌المللی است. چارچوب نظری یادشده این ادعا را مطرح می‌سازد که اوج رسیدن این سه گرایش و تلاقی آنها، موجبات بهره‌گیری نخبگان (الیت‌های) قومی برای بسیج قومی و سیاسی شدن پدیده قومیت را فراهم می‌سازد. در این بخش به هر یک از سه متغیر یادشده به صورت کلی پرداخته می‌شود تا ضمن به دست آوردن دورنمایی از مباحث نظری، تطبیق آن با تحولات

¹ . Ethic Nationalism

پویش ملی‌گرایی قومی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در بخش‌های بعدی این نوشتار میسر گردد.

نخستین متغیر در این مدل نظری، مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی است. مراد از مدیریت نادرست سیاسی آن است که یک سیستم سیاسی در یک جامعه چندقومی با اتخاذ یک سیاست اقتدارگرایانه و قوم‌محور بر پایه اهداف و منافع قوم اکثریت و نادیده انگاشتن حقوق مادی و معنوی اقلیت‌های ساکن در آن سرزمین، موجب نارضایتی اقلیت‌های قومی و بهره‌مندی نخبگان قومی در جهت سیاسی‌کردن پدیده قومیت و جریانات تجزیه‌طلبی شود. این نوع مدیریت نادرست، در نقطه مقابل مدیریت صحیح سیاسی در جوامع چند قومی قرار دارد که با مینا قراردادن الگوی وحدت در عین کثرت، ضمن حفظ یکپارچگی ملی و سرزمینی، حقوق و منافع اقلیت‌های قومی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. جلوه‌های عینی این نوع مدیریت سیاسی به صورت سیستم‌های فدرال، دموکراسی‌های انجمنی در سطح جهان سیاست امروز یافت می‌شود.

مهم‌ترین پیامد مدیریت نادرست سیاسی، شکل‌گیری شکاف اجتماعی متراکم¹ در میان اقلیت‌های قومی ساکن در یک سرزمین است. «اصولاً از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند، بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. شکاف‌های اجتماعی مانند شکاف‌های فرهنگی، قومی، زبانی و مذهبی محصول تصادفات تاریخی و چگونگی تدوین یک کشور از نظر تاریخی هستند. از نظر شیوه صورت‌بندی و ترکیب، شکاف‌های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا به اصطلاح بر هم بارشوند. این نوع صورت‌بندی را شکاف‌های اجتماعی متراکم می‌خوانند. ممکن است شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف‌کنند که در این صورت شکاف‌های متقاطع² نامیده می‌شوند. وقتی شکاف‌های اجتماعی متراکم باشند، اغلب جامعه دو قطبی می‌شود و ظرفیت کشمکش اجتماعی افزایش می‌یابد. برعکس وقتی شکاف‌های اجتماعی همدیگر را قطع‌کنند با توجه به افزایش نقاط مشترک گروه‌بندی‌های اجتماعی، زمینه منازعه اجتماعی کاهش می‌یابد.» (بشیریه، 1386، ص 99-103)

¹ . Reinforcing Cleavages

² . Crosscutting Cleavages

به صورت فشرده عواملی که موجب شکل‌گیری و تشدید شکاف‌های اجتماعی متراکم در میان اقلیت‌های قومی می‌گردد را می‌توان موارد زیر دانست:

- نحوه توزیع جغرافیایی اقلیت‌های قومی (مبتنی بر الگوهای دوازده‌گانه پیتر هاگت)^۱،
- توزیع قدرت سیاسی به صورت عمودی،
- وجود ذهنیت منفی در اقلیت قومی نسبت به قوم اکثریت مانند وقوع رویدادی مانند جنگ میان قوم اقلیت و قوم اکثریت، اقداماتی مانند نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی از سوی قوم اکثریت و ترکیب آن با موارد عینی مانند عدم توجه به منزلت اجتماعی و مسائل فرهنگی قوم اقلیت،
- توزیع نامناسب و ناعادلانه بودجه و درآمدهای اقتصادی، عدم مشارکت اقلیت قومی در ساختار سیاسی و چرخش قدرت تنها در میان قوم اکثریت، (مبتنی بر نظریه عوامل ذهنی و عینی راتچایلد و شاپفلین)^۲،
- وجود چنین عواملی موجب می‌شود تا جنبش‌های قومی به جای آن‌که در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی، مخاطب خود را جامعه مدنی قرار دهد و برای تحقق اهداف خود شیوه‌های مدنی و غیر خشونت‌آمیز را در پیش گیرند با تبدیل نمودن خواست‌های قابل مذاکره به خواست‌های غیرقابل مذاکره به شکل کلاسیک و با بهره‌گیری از شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز و بعضاً خونین و مرگبار، مطالبات خود را صرفاً متوجه قدرت سیاسی و استقلال از دولت مرکزی نمایند و راه تجزیه را در پیش گیرند.
- دومین متغیر تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی، تحولاتی است که در فضای پس از جنگ سرد اجازه رشد یافته است و در این مدل تحلیلی تحت عنوان جریان‌ات فراملی تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی از آن یاد می‌شود. شالوده و بنیان این متغیر، رستاخیز هویت‌های خاص شامل هویت‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی در فضای پس از جنگ سرد

^۱ پیتر هاگت، جغرافیدان نامی، بیش از 12 الگو را در مورد نحوه توزیع جغرافیایی اقلیت‌های قومی ارائه می‌دهد. وی بر این باور است که نحوه توزیع و چگونگی قرارگیری یک اقلیت قومی در مرزهای یک کشور یا نقاط مرکزی آن و نیز وجود یک قوم هم نام در آن سوی مرز نقش تعیین‌کننده‌ای در پویش مسائل قومی دارد.

^۲ نظریه عوامل ذهنی - عینی راتچایلد و شاپفلین پدیده‌های تجزیه‌طلبانه را در دو قالب عوامل ذهنی مانند عوامل فرهنگی، سیاسی، روانی و تجربه‌های خاص تاریخی به عنوان خواست‌های غیر قابل مذاکره و نیز عوامل عینی مانند تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تبعیض در قوانین و سیاست‌ها به عنوان خواست‌های قابل مذاکره مورد بررسی قرار می‌دهد.

است. در حقیقت با کنار رفتن پرده‌های سنگین تعارضات ایدئولوژیک، بسیاری از شکاف‌های قومی که در دوران جنگ سرد حالت غیرفعال (خفته) داشت. در فضای پس از جنگ سرد در پیوند ژرف با مسئله هویت به شکاف‌های فعال (بیدار) تبدیل شد. ساموئل هانتینگتون این موضوع را این گونه توصیف می‌کند « که در فضای پس از جنگ سرد، پرسش شما کدام طرفی هستید، جای خود را به پرسش بنیادی‌تر شما کیستید؟ داده است. از طرفی دهه نود قرن بیستم شاهد پیدایش بحران هویت در سطح جهان بوده است. تقریباً به هر کجا که نگاه می‌کنید مردمی را می‌بینید که می‌پرسند ما که هستیم؟ به کجا تعلق داریم؟ و که نیستیم؟ آنچه که برای این افراد در فائق آمدن بر بحران هویت به کار می‌آید، پیوندهای خونی و خانوادگی و ایمان و اعتقادات است. آنها به کسانی روی می‌آورند که با ایشان، نیاکان، دین، زبان، ارزش‌ها و نهادهای مشترک داشته باشند و از کسانی که با آنها این وجوه مشترک را نداشته باشند، فاصله می‌گیرند». (هانتینگتون، 1378، ص 200)

به صورت فشرده عواملی که به عنوان جریان‌های فراملی تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی، موجب تشدید رستاخیز هویت‌های خاص شده است را می‌توان موارد زیر دانست:

- فرایند جهانی شدن همراه با دیالکتیک عام‌گرایی و خاص‌گرایی (رابرتسون، 1380، ص-365)؛

- گسترش گفتمان نسبی‌گرایی فرهنگی¹ به موازات گفتمان تنوع فرهنگی؛

- گسترش تفکر جزءنگر و هنجارگریز پست مدرن با تاکید بر توجه و به رسمیت شناختن

حق تفاوت و شیوه‌های گوناگون زندگی؛

- گسترش گفتمان جهانی حقوق بشر به ویژه نسل‌های سوم و چهارم آن (که با توجه به

تاکید بر رعایت آزادی‌های اساسی و عدم تبعیض براساس نژاد، جنسیت؛

- زبان و یا مذهب تحت عنوان موج ایدئولوژی حقوق بشر در دوران معاصر از آن می‌شود)؛

- شکل‌گیری یک فرهنگ سایبری² در سایه تحولات شگرف ایجاد شده در حوزه فناوری و

اطلاعات و به تعبیر مانوئل کاستلز جامعه شبکه‌ای³ (کاستلز، 1380)؛

¹. Cultural Relativism

². Cyber Culture

³. Net work Society

- در نهایت تکامل قابل توجه حمایت حقوق بین‌الملل از حقوق اقلیت‌ها در فضای پس از جنگ سرد (به ویژه با تصویب بیانیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های قومی و مذهبی و زبانی در سال 1992).

مهم‌ترین پیامد جریان‌های فراملی تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی را باید افزایش خودآگاهی جامعه اقلیت از حقوق مشروع و طبیعی خود و نیز تبعیض‌ها و سیاست‌های نادرست قوم اکثریت دانست. اگر بخواهیم با برداشتی مارکسیستی به این موضوع بنگریم، عامل خودآگاهی اقلیت‌های قومی از وضعیت و حقوق خود در سنجش با دیگران، زمینه را برای پیدایش همبستگی، سازماندهی و آگاهی قومی فراهم می‌کند و به تعبیر مارکس «طبقه در خود» در این فرایند خودآگاهی به «طبقه برای خود» تبدیل می‌شود و نتیجه آن افزایش تنش میان اقلیت‌های قومی و دولت مرکزی است که در صورت عدم برآورده شدن خواست‌ها و انتظارات جدید، زمینه پویش‌های خشونت‌آمیز و تجزیه‌طلبانه را بیش از گذشته (دوران جنگ سرد) فراهم می‌سازد.

سومین متغیر تاثیرگذار بر فرایند پویش ملی‌گرایی قومی، کیفیت ساختار نظام بین‌الملل (دو قطبی و تک‌قطبی) و نیز سیاست بازیگران بزرگ است که موجب رکود و یا برعکس تشدید پویش‌های قومی در سطح جهان می‌شود. در زمینه کیفیت ساختار نظام بین‌الملل، مطالعات نشان می‌دهد که تعداد و دامنه درگیری‌ها و جنگ‌ها در دوران دو قطبی کم، اما مدت آنها زیاد است. برعکس در دوران تک قطبی مدت درگیری‌ها کم، اما تعداد آنها زیاد است.

در حالی که در دوران دو قطبی به واسطه غلبه رقابت‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک بر مسائل هویتی و قومی از یک سو و وجود سیاست موازنه قدرت در سطح مناطق مختلف جهان (براساس یک توافق نانوشته میان دو ابرقدرت) شاهد کاهش چشمگیر تعداد مناقشات قومی در سطح جهان هستیم، وضعیت در دوران تک قطبی با برخورداری از ویژگی دوران‌گذار گونه‌ای متفاوت به خود می‌گیرد. «در چارچوب چنین ساختاری است که شاهد بروز درگیری‌های متعدد و خونین در جهان پس از جنگ سرد هستیم. در تحقیقی که در سال 1996 صورت گرفت، مشخص شد که پس از خاتمه جنگ سرد، 96 جنگ و مخاصمه روی داده است که 91 مورد آن به جنگ‌های داخلی مربوط می‌شود. در نتیجه این

مخاصمات، نزدیک به 20 میلیون نفر کشته شدند که بیش از 70 درصد از آمار قربانیان، به جنگ‌های قومی اختصاص دارد». (عزیز، 1385، ص 14)

اما سیاست بازیگران بزرگ در قبال اقلیت‌های قومی را می‌توان به دو دسته طرفداران حفظ وضع موجود و طرفداران تغییر وضع موجود تقسیم کرد. در این نوشتار مراد از طرفداران حفظ وضع موجود، آن دسته از کشورهایی است که به دلایل مختلف به حمایت از یکپارچگی سرزمینی یک کشور برمی‌خیزند و با تجزیه آن مخالفت می‌ورزند. طرفداران تغییر وضع موجود نیز به آن دسته از کشورهایی اطلاق می‌شود که بنا به دلایل مختلف خواهان خودمختاری و اعطای حقوق بیشتر به یک اقلیت در داخل مرزهای سرزمینی یک کشور و یا حتی تجزیه آن کشور هستند. آنچه زمینه دخالت بازیگران بزرگ به ویژه طرفداران تغییر وضع موجود را با بهره‌گیری از مسائل قومی فراهم می‌کند، نامتجانس بودن ترکیب جمعیتی اکثریت قابل توجه دولت- ملت‌های موجود در جهان است. «در تحقیقی که در این زمینه به عمل آمد مشخص شد که از مجموع 180 کشوری که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، تنها 20 کشور از جمعیت متجانس قومی برخوردار هستند و نکته جالب این که 122 گروه قومی، خویشاوندان هم نژاد در کشورهای همسایه دارند». (عزیز، 1385، ص 5)

نکته‌ای که درباره سیاست بازیگران بزرگ شایان توجه است، نسبی و سیال بودن سیاست هر بازیگر در اتخاذ هر یک از سیاست‌های حفظ موجود و یا تغییر وضع موجود در قبال یک کشور است که این امر با توجه به نوع رابطه طرفین، شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی در دوره‌های زمانی مختلف، حالت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. از این رو، این عامل نیز در سطح بین‌المللی در پیوند با دو متغیر قبلی به روند پویای اقلیت‌های قومی در فضای پس از جنگ سرد و بهره‌مندی نخبگان قومی کمک شایانی نموده است. در ادامه این نوشتار کوشش می‌شود با تطبیق هر یک از متغیرهای انتزاعی یادشده با واقعیات عینی پدید آمده در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، درک بهتر و جامع‌تری از علل تکوین و تکامل پویای قومی در این نقطه از جهان حاصل شود.

پویای ملی‌گرایی قومی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی

مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل شرایط جغرافیایی و تمدنی خود از دوران باستان شاهد حضور اقوام مختلف بوده است. اقوامی که گاه به صورت مستقل و گاه به عنوان

بخشی از یک امپراطوری بزرگ به حیات خود ادامه دادند. با تولد مفهوم نوین دولت - ملت در قرن 16 بسیاری از مناطق جهان وارد فرآیند دشوار و طولانی دولت-ملت‌سازی شدند که نتیجه آن شکل‌گیری دولت‌های ملی متعددی در جغرافیای سیاسی جهان بود؛ اما این روند در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل حاکمیت امپراطوری اقتدارگرای روسیه تزاری و نیز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سرنوشت دیگری یافت و اقوام ساکن در این مناطق هرگز نتوانستند در یک فرآیند صحیح جامعه‌پذیری، این بخش مهم مدرنیتیه را تجربه نمایند.

از این رو، مطالعه علمی روند پویش ملی‌گرایی قومی در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در طی بیست سال گذشته، بدون توجه به چگونگی طی شدن فرآیند ملت‌سازی و چینش جغرافیای طبیعی و انسانی اقلیت‌های قومی در طی سده‌های گذشته به ویژه در دوران حاکمیت شوروی امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر از این منظر به مسائل قومی این مناطق بنگریم، ریشه پویش ملی‌گرایی قومی در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را باید در عدم همخوانی مرزهای سیاسی با مرزهای قومی، نژادی و مذهبی دانست که در دوران حاکمیت هفتاد ساله شوروی به ویژه در دوره ژوزف استالین شکل گرفت. در این دوران، تحت تاثیر دکتترین ملیت برخاسته از مفهوم مارکسیستی - لنینیستی با ترسیم خطوط جدید (مرزبندی)، موجب پیدایش بیش از 50 پهنه سرزمینی جدید در چهار سطح متفاوت شد. این نوع آمایش سرزمینی با ریشه داشتن در نوعی ماکیاولیسم کلاسیک و شعار تفرقه‌بیانداز و حکومت کن، تناسب چندانی با جغرافیایی اقوام نداشت زیرا در بسیاری از موارد می‌توان ادعا کرد مرزبندی‌های جدید با هدف از میان برداشتن هرگونه امکان ایجاد یک مجموعه ماندگار و منسجم انجام می‌شد. (برتون، 1384، ص 165)

بر بستر چنین تفکری مرزهای جدید سیاسی در منطقه آسیای مرکزی به شکل‌گیری پنج جمهوری قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان و در منطقه قفقاز جنوبی به شکل‌گیری سه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان انجامید. اما این تقسیم‌بندی به معنی قرار گرفتن همه جمعیت یک قوم در درون مرزهای سیاسی مشخص نبود. به عنوان مثال تنها 60 درصد جمعیت قزاقستان را قوم قزاق تشکیل می‌داد، صدها هزار تاجیک در خارج از تاجیکستان و صدها هزار ازبک در خارج از ازبکستان و در درون جمهوری‌های دیگر جای گرفتند. در منطقه قفقاز جنوبی نیز وضع بر همین منوال بود.

به عنوان مثال، منطقه‌ای به وسعت 20 درصد کل خاک جمهوری آذربایجان که بیش از 94 درصد ساکنین آن را آرامنه تشکیل می‌دادند از ارمنستان جدا و در چارچوب مرزهای جمهوری آذربایجان مسلمان قرار گرفت و بدین ترتیب نطفه بحران قومی ناگورنو-قره باغ شکل گرفت در بیرون از مرزهای جمهوری آذربایجان و با قرار گرفتن ارمنستان در بین آنها، یک جمهوری خودمختار آذری به نام نخجوان پدید آمد و با جدایی میان قوم اوستی دو مجموعه اوستیای شمالی در درون مرزهای روسیه و اوستیای جنوبی در درون مرزهای جمهوری گرجستان شکل گرفت. با چنین میراث آشفته‌ای، هشت جمهوری دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی پس از فروپاشی نظام اقتدارگرای کمونیستی وارد مرحله جدیدی از حیات سیاسی و اجتماعی خود شدند که آن چیزی جز استقلال ناخواسته نبود.

ورود کشورهای منطقه به مرحله استقلال کامل سیاسی نه تنها موجب ورود این کشورها به فرآیند دولت-ملت‌سازی نشد، بلکه به دلیل شعله‌ور شدن آتش زیرخاکستر مطالبات قومی موجب وارد آمدن آسیب جدی نیز به این فرآیند گردید. بحران قومی ناگورنو-قره باغ میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان، جنگ داخلی در گرجستان بین دولت مرکزی و مناطق آبخازیا و اوستیای جنوبی، جنگ داخلی تاجیکستان، درگیری‌های قومی در قزاقستان و دیگر نقاط آسیای مرکزی موجب شد تا روند ورود این کشورها به عرصه دولت-ملت‌سازی بار دیگر با تاخیر و اشکال مواجه شود. از این رو، برآنیم تا با تطبیق هریک از متغیرهای انتزاعی یادشده در بخش چارچوب نظری این نوشتار با واقعیات عینی پدید آمده در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به این پرسش مهم پاسخ مناسبی بدهیم: «چرا پویش ملی‌گرایی قومی در این دو منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به روند پویایی خود ادامه داد و موجب بروز چالش‌های جدی در فرآیند دولت-ملت‌سازی کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی گشت؟» بر این اساس خواهیم کوشید در سه سطح ساختار اقتدارگرای دولت‌های منطقه، جریان‌های فراملی تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی و ساختار نظام بین‌الملل به واکاوی این موضوع بپردازیم.

سطح داخلی: ساختار اقتدارگرای دولت‌های منطقه و مدیریت نادرست سیاسی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دستیابی کشورهای منطقه به استقلال سیاسی، وضعیت این کشورها از نظر سیاسی صرفاً از لحاظ صوری نسبت به گذشته تغییر

کرد. به قول فیروز کاظم‌زاده «در ضمن براندازی یک رهبر خاص، دستگاه گذشته هم اکنون پابرجا بوده و در آینده نزدیک هم برجای خواهند ماند» (Kazemzadeh, 1992: 679). هر چند چنانچه سیف‌زاده به درستی اشاره می‌کند، این ادعای کلی درباره کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز متضمن خطر ساده‌انگاری نظری نیز هست. (سیف‌زاده، 1375، ص 31) چرا که از لحاظ تاریخی در آسیای مرکزی به جز قرقیزستان کلیه رهبرانی که قبلاً کمونیست بودند، مجدداً بر مسند قدرت نشستند. اسلام کریم‌اف در ازبکستان، امام‌علی رحمان در تاجیکستان، صفر مراد نیازاف در ترکمنستان و عسگر آقایف در قزاقستان رهبرانی هستند که با پیشینه حضور در کادر حزب کمونیست در دوران اتحاد جماهیر شوروی، همان رویکرد اقتدارگرایانه را در دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز در پیش گرفتند. در قفقاز جنوبی نیز وضع کمابیش مشابه آسیای مرکزی بود. حضور سیاستمداران باسابقه کمونیست چون حیدرعلی‌اف در جمهوری آذربایجان، ادوارد شواردنادزه در گرجستان موجب شد تا منطقه قفقاز جنوبی نیز در دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی، شاهد تداوم رویکردهای اقتدارگرایانه دوران کمونیسم باشد. با توضیحات فوق، می‌توان ساختار سیاسی منطقه را به طور کلی در داخل طیفی از انواع اقتدارگرایی قرار داد. شاید نزدیک‌ترین توصیف در طبقه‌بندی زیر نهفته باشد:

- اقتدارگرایی روشنفکرانه: دیکتاتوری مصلح (گرجستان، ارمنستان و قرقیزستان)؛
- اقتدارگرایی رمانتیک: جمهوری آذربایجان و ازبکستان؛
- اقتدارگرایی پاتریمونال: قزاقستان و ترکمنستان؛
- اقتدارگرایی مابوکراتیک: تاجیکستان.

وجه مشترک در همه انواع اقتدارگرایی فوق این است که خانواده سالاری، قوم‌گرایی و منطقه‌گرایی بر ارزش‌های ملی رجحان چشمگیری دارد. همچنین نوع اقتدارگرایی حاکم بر این کشورها عمدتاً با شناخت صورت نگرفته است. (سیف‌زاده، 1375، ص 32) در واقع، ساختار سیاسی گذشته به شدت بر وضعیت کنونی آن تاثیر گذاشته بود. حضور دو دهه رهبرانی چون کریم‌اف، آقایف، شواردنادزه، نیازاف و موروثی شدن عملی قدرت در خاندان علی‌اف به خوبی گویای این امر است.

اما یکی از پیامدهای مهم تداوم ساختار اقتدارگرایی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی را باید تداوم رویکردهای نادرست دوران اتحاد جماهیر شوروی در

قبال قومیت‌ها دانست. در حقیقت، نه تنها این رویکردها ادامه یافت، بلکه در راستای هویت‌سازی جدید در راستای قوم اکثریت، شدت هم یافت. از این رو در مقطع ابتدایی دهه 90 شدیدترین سیاست‌های همسان‌سازی قومی از سوی رهبران این کشورها به مورد اجرا گذاشته شد. به عنوان مثال، سیاست‌های شووینیستی گامساخوردیا، اولین رئیس‌جمهور گرجستان با شعار « گرجستان برای گرجی‌ها » موجب وارد شدن خسارت‌های فراوان به دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی گردید. رویداد تلخی که پیامدهای آن موجب شد به تدریج و طی دو دهه شکاف‌های اجتماعی موجود در منطقه حالت متراکم به خود گیرد. جنگ داخلی پیامدهای عینی و ذهنی بسیار مخربی بر این دو منطقه برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که به مانند آتش زیر خاکستر نزدیک به 15 سال بعد یعنی در اوت 2008 سرباز کرد و موجب تجزیه این دو منطقه شد. از این رو گرجی‌ها در اوت سال 2008 بیش از آن که تاوان اشتباهات ساکاشویلی را پس بدهند در واقع، نتیجه تلخ اتخاذ سیاست‌های شووینیستی گامساخوردیا را در دو دهه قبل دیدند. (کوزه‌گر کالجی، 1388، ص 139)

سیاست همسان‌سازی قومی که متضمن تحمیل زبان، فرهنگ و آداب و رسوم قوم اکثریت بر اقلیت‌های قومی بود توسط رهبران سایر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز – البته نه به شیوه حمله نظامی گامساخوردیا – ادامه یافت. به عنوان مثال در جمهوری آذربایجان حیدرعلی‌اف، کوشید زبان و فرهنگ آذری را بر کل کشور حاکم کند. در همین راستا در قانون اساسی جمهوری آذربایجان، زبان آذری به عنوان تنها زبان رسمی این جمهوری اعلام شد. موضوعی که موجب اعتراض بسیاری از اقلیت‌های قومی به ویژه لزگی‌های جمهوری آذربایجان شد و این اقلیت قومی با تشکیل جمعیتی تحت رهبری یک ژنرال لزگی ارتش سرخ برای دفاع از حقوق خود، جنبش‌های قومی را به وجود آوردند و در سال‌های 1990-1993 ضمن درخواست پیوستن به لزگی‌های داغستان در فدراسیون روسیه، درگیری‌های متعددی را با دولت مرکزی به وجود آوردند. (احمدیان، 1381، ص 186)

در آسیای مرکزی رهبران اقتدارگرای منطقه نیز همین رویکرد را در پیش گرفتند. اسلام کریم‌اف با انتشار کتاب « ازبکستان و راه نوسازی و پیشرفت »، صفر مراد نیازاف با نامیدن خود به عنوان « ترکمن‌باشی » (سردار ترکمن‌ها) و نگارش کتابی با عنوان « روحنامه » خطاب به ملت ترکمن، نورسلطان نظرбайف با دادن لقب « قهرمان خلق قزاق »

به خود، امام علی رحمان با انتشار 20 جلد کتاب از جمله « تاجیکان در آینه تاریخ » و عسگر آقاییف با سیاست‌های قومی خاص خود کوشیدند هویت قوم اکثریت ازبک، ترکمن، قزاق، تاجیک و قرقیز را بر ده‌ها اقلیت قومی ساکن در پنج جمهوری آسیای مرکزی تحمیل کنند. پیامد اعمال این رویکردهای اقتدارگرایانه و همسان‌ساز قومی، فاصله‌گرفتن اقلیت‌های قومی از فرآیندهای مهمی چون ادغام سیاسی^۱، جامعه‌پذیری سیاسی^۲، مشارکت سیاسی^۳ و در نهایت ایجاد تعادل اجتماعی^۴ است. رویدادهایی چون بحران سیاسی در قرقیزستان در سال 2010 کاملاً بر مبنای خطوط قومی و تبعیض‌های قومی میان شمال و جنوب (اوش و جلال‌آباد در جنوب و بیشکک در شمال) این کشور شکل گرفت.

از این رو، است که پژوهشگری چون آیرن آره آکلانف که مطالعات گسترده‌ای درباره مناقشات و درگیری‌های خشونت‌بار قومی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در دهه 80 و 90 میلادی انجام داده است، بر این باور است که اکثر درگیری‌های این منطقه ماهیتی سیاسی دارند و ناشی از مناقشات قومی بر سر کسب موقعیت گروهی در ساختار سیاسی این کشورها و نیز درگیری‌های بین گروهی بر سر توزیع مجدد قدرت و در نهایت رسیدن به قدرت می‌باشد. آکلانف سه عنصر ماهیت سیاسی تحركات قومی، تغییرات سریع سیاسی- اجتماعی و رشد کثرت‌گرایی سیاسی همراه با بحران مشروعیت سیاسی نظام حاکم را مهم‌ترین عوامل موثر در پویش ملی‌گرایی قومی در کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی می‌داند. (صالحی امیری، 1385، ص 101)

هر چند در کشورهای دیگر منطقه، کنترل شدید امنیتی مانع از بروز جدی و آشکار مطالبات قومی شده است، اما تجربه پویش‌های قومی در گرجستان و حتی قرقیزستان نشان می‌دهد که اتخاذ رویکردهای اقتدارگرایانه و همسان‌ساز قومی موجب می‌شود تا جنبش‌های قومی به جای آن‌که در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی، مخاطب خود را جامعه مدنی قرار دهد و برای تحقق اهداف خود شیوه‌های مدنی و غیر خشونت‌آمیز را در پیش گیرند؛ با تبدیل نمودن خواست‌های قابل مذاکره به خواست‌های غیرقابل مذاکره، به شکل کلاسیک و با بهره‌گیری از شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز و بعضاً خونین و مرگبار، مطالبات خود را صرفاً

1. Political Integration

2. Political Socialization

3. Political Participation

4. Social Balance

متوجه قدرت سیاسی و استقلال از دولت مرکزی نمایند و راه تجزیه را در پیش گیرند. از این رو در گام نخست ساختار اقتدارگرای کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی که موجب اتخاذ رویکرد و مدیریت نادرست سیاسی در قبال اقوام مختلف شده است را باید به عنوان مهم‌ترین عامل در تحریک پویش‌های قومی طی دو دهه اخیر به شمار آورد که در ترکیب با دو متغیر دیگر موجب تحرکات قومی متعددی در این کشورها شده است.

سطح میانی: جریانات فراملی تاثیرگذار

در بخش چارچوب نظری به اجزاء و روند تاثیرگذاری جریانات فراملی تاثیرگذار بر پویش ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد اشاره شد. اقلیت‌های ساکن در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی نیز با کنار رفتن رقابت‌های ایدئولوژیک و نیز در پرتو خلاء قدرت ایجاد شده در ابتدای دهه 90 به طرح خواست‌های استقلال طلبانه خود پرداختند. به عنوان مثال شرکت فقط 9 درصد مردم ساکن در آبخازیا و اوستیای جنوبی در انتخابات شورای عالی گرجستان در اکتبر 1992، رویارویی نظامی با دولت گرجستان در سال‌های 1992 و 1993، رویارویی لژی‌های ساکن جمهوری آذربایجان با دولت مرکزی در فاصله سال‌های 1990-1993، شعله‌ور شدن آتش بحران قومی ناگورنو-قره باغ، نمونه‌هایی از رستاخیز هویت‌های بومی تحت تاثیر فضای جهانی رستاخیز هویت‌های قومی در جهان پس از جنگ سرد است.

اما آنچه تحت تاثیر جریانات فراملی طی دو دهه اخیر روی داد، افزایش خودآگاهی اقلیت‌های قومی این منطقه از وضعیت خاص خود از یک سو و شناخته‌تر شدن آنها در سطح جهانی از سوی دیگر بود. شکل‌گیری انجمن‌های غیردولتی، موسسات مطالعاتی و تحقیقاتی درباره مسائل اقلیت‌ها به صورت عام و مسائل اقلیت‌های ساکن در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به صورت خاص که در سطح جهانی به ویژه در اروپا و آمریکا با استفاده از فضای دموکراتیک و تکثرگرایی حاکم بر این جوامع به برگزاری نشست‌ها و سمینارها، یادبودها، معرفی ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم بومی، انتشار مقالات و کتاب‌ها، اطلاع‌رسانی درباره حقوق بنیادین اقلیت‌ها، ارائه وسیع گزارش‌ها، عکس‌ها و فیلم‌هایی از نقض حقوق اقلیت‌ها و ارتباط با اقلیت‌ها و نخبگان آنها در سراسر جهان و حتی در درون مرزهای یک کشور یکی از مهم‌ترین تحولاتی است که در حوزه حقوق اقلیت‌ها در فضای

پس از جنگ سرد به وجود آمده‌است و به دلیل خارج بودن این انجمن‌ها از اعمال حاکمیت مستقیم دولت‌ها به عنوان یکی از مهم‌ترین مشکل دولت‌هایی به شمار می‌رود که دچار چالش با اقلیت‌ها هستند.

در سطح عام مراکز مطالعاتی مانند سازمان اقلیت‌های اروپایی،^۱ پایگاه زبان‌های اقلیت‌های اروپایی،^۲ مرکز اروپایی مسائل اقلیت‌ها،^۳ سایت امنیت جهانی،^۴ مراکزی هستند که به صورت موشکافانه تحولات مرتبط با اقلیت‌های قومی در سرتاسر جهان را رصد می‌کنند. گزارشات و یافته‌های خود را در سطح بین‌المللی منتشر می‌کنند و آنها در موارد بسیار حاد از نقض حقوق اقلیت‌ها در اختیار نهادهای بین‌المللی چون سازمان ملل متحد، عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر، اتحادیه اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا قرار می‌دهند که در بسیاری از موارد منجر به صدور قطعنامه‌ها و بیانیه‌هایی از سوی نهادهای یادشده در انتقاد از عملکرد دولت‌ها و حمایت از حقوق اقلیت‌های قومی شده است.

افزون بر فعالیت در سطح عام، ده‌ها انجمن خاص و تخصصی مانند برنامه مدیریت منازعه و روابط قومی در قفقاز جنوبی^۵ در مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وابسته به موسسه مطالعاتی راه ابریشم سوئد، بنیاد جوانان جمهوری آبخازیا،^۶ مرکز حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در آبخازیا،^۷ بنیاد فرهنگ آبخازیا،^۸ انجمن اروپایی مطالعات آسیای مرکزی،^۹ بنیاد دفاع از حقوق بشر در اروپای شرقی و آسیای مرکزی،^{۱۰} نیز به صورت تخصصی و موردی به معرفی ارزش‌ها، فرهنگ، آداب و رسوم فرهنگ‌های متعلق به اقلیت‌های قومی ساکن در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی از یک سو و بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های صورت گرفته علیه آنها در سطح جهانی می‌پردازند. این مسئله علاوه بر افزایش آگاهی قومی، نقش بارزی در ایجاد حساسیت در افکار عمومی جهانی دارد.

¹. Organization for the European Minorities

². European Minority Languages

³. European Centre for Minority Issues (ECMI)

⁴. Global Security

⁵. Conflict Management and Ethnic Relations in the South Caucasus

⁶. Youth Foundation of The Republic of Abkhazia

⁷. Centre for the Support of Democracy and Human Rights in Abkhazia

⁸. Foundation for Abkhazian Culture

⁹. European Society of Central Asian Studies

¹⁰. Human Rights Defenders in Eastern Europe and Central Asia

از این رو، تحت تاثیر جریان‌های فراملی تاثیرگذار، مسائل اقلیت‌های قومی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی دیگر به یک محدوده جغرافیایی منحصر نمی‌ماند و دیگر هیچ دولتی نمی‌تواند به صورت آشکارا و گسترده سیاست‌های قومی را به نفع ارزش‌ها و منافع قوم اکثریت به اجرا بگذارد. امروزه در پرتو امکانات ارتباطی گسترده در کوتاه‌ترین زمان، اخبار و تحولات مربوط به نقض حقوق اقلیت‌های قومی آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی در سراسر جهان منتشر می‌شود و این امر موجب شده است تا شرایط کاملاً متفاوتی در مقایسه با دهه‌های گذشته برای این اقلیت‌ها رقم خورد. در این فضای جدید، دیگر دلیلی ندارد که مهاجرت فیزیکی و برخورد چهره به چهره اقلیت‌های قومی با دیگران و یا متمرکز شدن آنها در یک نقطه موجب «خودآگاهی» آنها شود؛ بلکه به تعبیر رابرتسون با فشرده شدن زمان و مکان در اثر فرایند جهانی شدن، تمام اعضای وابسته به یک اقلیت قومی در هر نقطه جهان که باشند به این خود آگاهی دست می‌یابند؛ امری که هرچند به صورت غیرملموس ولی تاثیرگذار در پیوند با دو متغیر دیگر (سطح داخلی و بین‌المللی) موجب تشدید گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی طی دو دهه گذشته شده است.

سطح بین‌المللی: ساختار نظام بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ

چنانچه در بخش چارچوب نظری این نوشتار بدان اشاره شد، سومین متغیر تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی را باید کیفیت ساختار نظام بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ دانست. پویای ملی‌گرایی قومی در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی نیز به شدت از این روند بین‌المللی متأثر بوده است. در حالی که با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و قرار گرفتن این مناطق به عنوان جمهوری‌های شوروی پیشین، خواسته‌ها و انتظارات این قومیت‌ها به مانند آتش زیر خاکستر تحت حاکمیت اقتدارگرای اندیشه مارکسیستی قرار گرفت. فروپاشی جهان دو قطبی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی فرصت خوبی را پیش روی نخبگان قومیت‌های ساکن در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی قرارداد تا با طرح مسائل قومی، علم استقلال را بلند نمایند.

اما در مورد سیاست بازیگران بزرگ در قبال پویای ملی‌گرایی قومی در این منطقه، نکته جالبی که به چشم می‌خورد، برجسته بودن نسبی‌گرایی و سیال بودن این سیاست است. به عنوان

مثال، در حالی که فدراسیون روسیه، ناخرسند از اقدامات شووینستی گامساخوردیا بود به دلیل اتخاذ سیاست‌های همسو با کرملین از سوی شواردنازه به کمک وی شتافت و با برقراری آتش‌بس و استقرار نیرهای حافظ صلح توانست از تجزیه این کشور جلوگیری کند. هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها با اشاره به حمایت روسیه از شواردنازه در ابتدای دهه 90 بر این باور است که «شواردنازه هم به پیروی از جورج سیزدهم (پادشاه گرجستان که در سال 1801 از روس‌ها خواست که در برابر عثمانی از این کشور محافظت کند) به این نتیجه رسید که ما حق انتخاب چندانی نداریم و برای جلب کمک باید به مسکو روی آورد. مزدی که به روسیه برای حمایت از شواردنازه پرداخت شد، عضویت گرجستان در گروه کشورهای مستقل مشترک المنافع بود». (هانتینگتون، 1387، ص 264) بدین ترتیب در طول زمامداری نسبتاً طولانی شواردنازه، فدراسیون روسیه در راستای حفظ وضع موجود یعنی یکپارچگی سرزمینی گرجستان حرکت نمود.

اما پس از وقوع انقلاب گل رز در سال 2003 و اتخاذ سیاست خارجی غرب‌گرایانه و ضد روسی از سوی ساکاشویلی و دیگر دولتمردان گرجستان، فدراسیون روسیه به تدریج در مسیر سیاست تغییر وضع موجود گام نهاد، این در حالی بود که جهان غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا به عنوان طرفدار حفظ وضع موجود ظاهر شدند. ریشه این سیاست متفاوت روسیه و غرب در قبال گرجستان را باید در مسائل بالکان و استقلال کوزوو جستجو نمود. درحالی که فدراسیون روسیه به دلیل پیوندهای قومی اسلاوی و ملاحظات ژئوپلیتیک در مقام حافظ وضع موجود به شدت از یکپارچگی سرزمینی صربستان حمایت می‌نمود، جهان غرب به ویژه ایالات متحده به دلیل تحت فشار قرار دادن روسیه در حوزه ژئوپلیتیک خود در منطقه بالکان از جدایی کوزوو از صربستان حمایت نمود. این روند چند ماه بعد، یعنی در اوت سال 2008 چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود گرفت و جایگاه روسیه و آمریکا نسبت به گرجستان تغییر کرد. این بار روسیه با بهانه حفاظت از اتباع روسی ساکن در گرجستان و در واقع به دلیل تحکیم نفوذ خود در منطقه قفقاز جنوبی به دخالت مستقیم نظامی روی آورد و موجب جدایی 20 درصد از خاک گرجستان و استقلال دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی گردید و در مقابل ایالات متحده به دلیل همسویی سیاست‌های ساکاشویلی با واشنگتن در مقام حافظ وضع موجود به دفاع از یکپارچگی سرزمینی گرجستان پرداخت. این

نمونه به خوبی گویای این امر است که چگونه مسائل قومی می‌تواند به صورت‌های مختلف مورد بهره‌برداری بازیگران بزرگ قرار گیرد. (کوزه‌گر کالجی، 1388، ص 145)

اهمیت این مساله تا بدان حد است که یکی از اهداف اصلی شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای در منطقه آسیای مرکزی جلوگیری از تحرکات تجزیه‌طلبانه قومی با حمایت قدرت‌های بزرگ است؛ موضوعی که در تمامی قطعنامه‌های این سازمان طی چند سال گذشته به طور مرتب بدان اشاره شده است. در واقع، کشورهای منطقه نگران آن می‌باشند که در عرصه رقابت ژئوپلیتیک میان جهان غرب با چین و روسیه، مطالبات قومی اقلیت‌ها- که بر اثر ساختار سیاسی اقتدارگرا و مدیریت نادرست سیاسی روند پرشتابی پیدا کرده است- دست‌مایه نفوذ و اهرم فشار قدرت‌های فرامنطقه‌ای شود. از این رو، بهره‌گیری کشورهای منطقه آسیای مرکزی از ساز و کار سازمان همکاری شانگهای برای کنترل پویای قومی را باید در امتداد ساختار اقتدارگرای حاکم بر این کشورها مورد توجه قرار داد؛ رویکردی که به شیوه اقتدارگرایانه و از بالا به پایین موجب سرکوبی ظاهری مطالبات قومی شده است اما هیچ‌گاه آن را به صورت ریشه‌ای حل نخواهد کرد و در اولین فرصتی که برای این اقلیت‌ها به ویژه نخبگان قومی پدید آید، آتش مطالبات قومی شعله‌ور خواهد شد. بحران اوت سال 2008 در گرجستان نشان داد که اختلافات قدرت‌های بزرگ، یکی از این فرصت‌ها است. در واقع، آنچه که برای نخبگان قومی آبخازیا و اوستیای جنوبی اهمیت داشت، بیشترین بهره‌گیری از اختلاف میان روسیه و گرجستان از یک سو و روسیه و آمریکا از سوی دیگر بود. بدین ترتیب بود که نخبگان قومی منطقه شرایط آن مقطع را بهترین فرصت برای جدایی از گرجستان و دست یافتن به استقلال سیاسی تلقی نمودند. (کوزه‌گر کالجی، 1388، ص 145)

فرصتی که شاید در مقطع بهبود مناسبات روسیه و آمریکا در دوره مدودف و اوباما و یا بهبود روابط روسیه و گرجستان پس از کناره‌گیری ساکاشویلی از قدرت در سال 2013 دیگر برای اقلیت‌های قومی آبخازیا و اوستیای جنوبی تکرار نشود.

الگوی وحدت در عین کثرت: الگوی مطلوب مدیریت قومی

تامل در مطالب پیش‌گفته این نکته را روشن می‌کند که دو متغیر جریان‌ات فراملی تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی و ساختار نظام بین‌الملل (سیاست بازیگران بزرگ) به روند حرکتی و اثربخشی خود-ورای اراده دولت‌ها- ادامه خواهند داد و گریزی از آنها

نخواهد بود و تنها راه حل جلوگیری از سیاسی‌شدن پدیده قومیت و جریان‌ات تجزیه‌طلب، اصلاح ساختار نظام‌های سیاسی اقتدارگرای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و به کارگیری شیوه مدیریت سیاسی در جوامع متکثر و چند قومیتی این منطقه است. اما الگو و شیوه مدیریت صحیح سیاسی متناسب با شرایط کشورهای منطقه چه الگویی است؟ با اتخاذ چه الگویی می‌توان مانع از اثر بخشی دو متغیر جریان‌ات فراملی تاثیرگذار و ساختار نظام بین‌الملل (سیاست بازیگران بزرگ) بر پویش ملی‌گرایی قومی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی شد؟

به طور کلی، وجود اقوام مختلف در درون مرزهای سیاسی یک کشور الزاماتی را با خود به همراه می‌آورد که مهم‌ترین الزام آن مدیریت صحیح سیاسی است. یکی از بهترین و کارآمدترین شیوه‌های مدیریت صحیح سیاسی در جوامع متکثر قومی، اجرای الگوی وحدت در عین کثرت است. این الگو ناظر بر وضعیتی پیچیده از تلفیق دو الگوی همانندساز و کثرت‌گرا است. به دلیل این که وحدت را مبنا قرار می‌دهد به الگوی همانند ساز و ضوابط و مبانی آن متمایل می‌شود و آنجا که به کثرت نظر دارد به الگوی کثرت‌گرا و ویژگی‌های آن متمایل می‌شود. در عین حالی که هیچ کدام از این دو نیز نمی‌باشد. اما قبل از هر چیز وحدت و کثرتی که در حوزه اقوام به آن اشاره می‌شود به چه معنا است؟

وحدت قومی ناظر بر وضعیتی است که در درون یک کشور مرزهای جغرافیایی با مرزهای قومی منطبق باشد. به این معنا که کل جمعیت کشور از یک قوم واحد با ویژگی‌های مشترک قومی - همبستگی و آگاهی از منافع و تبار مشترک - تشکیل شده باشد. البته این وضعیت در شرایط عینی بسیار نادر است. به عبارت دیگر، وضعیتی تصویری^۱ یا نمونه آرمانی^۲ این مقوله است. در شرایط عینی همواره با وضعیتی نسبی مواجه هستیم و وحدت تابع عوامل مختلفی از جمله عوامل تغییر ناپذیر چون ویژگی‌های قومی و عوامل تغییر پذیر چون ساختار، شیوه‌های زیست، اهداف، آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها تعریف می‌شود. کثرت یا تکثر قومی نیز در حد اعلای مفهومی آن در واقعیت مشاهده نشده است. در عمل حتی ملت‌های تک پایه نیز درجاتی از تنوع و تمایز را در خود دارند. از این حیث، حتی تمایزات و تفاوت‌ها بر شباهت‌ها غلبه دارد. تفاوت‌های فردی و اجتماعی ناشی از عوامل

^۱ . Imagined

^۲ . Ideal Type

اكتسابی یا وراثتی و تحولات فناوری، علمی و صنعتی در عمل اجتماعات انسانی را متفاوت ساخته است. بنابر این، آنچه در واقعیت مشاهده می‌شود، وضعیتی میان یکدستی و تنوع و میان همگونی و تکثر یا چندگونگی است. (صالحی امیری، 1385، ص 71)

اما الگوی وحدت در عین کثرت مبتنی بر مفروضاتی است. این الگو، مبتنی بر تصورات یا برداشت‌هایی چند در مورد انسان و اجتماع انسانی است. مفروضاتی که بر نوع سیاست، مدیریت، استراتژی مدیریتی و چگونگی کاربست آن در اجتماعات قومی در جهت رسیدن به وحدت و انسجام ملی تاثیرگذار است. اهم این مفروضات عبارت هستند از:

1. وجود عینی اجتماع یا ملتی خالص از نظر ویژگی‌های قومی امکان‌ناپذیر است؛
2. تفاوت و تمایز جزء جدایی‌ناپذیر حیات فردی و اجتماعی نوع انسان در سطوح فردی (خرد) و اجتماعی - ملی (کلان) آن است. تفاوت‌ها و تمایزات حذف‌شدنی نیستند؛
3. وحدت در سطح اجتماعی آن، همواره امری نسبی است و میان همگونی در خصال فردی تا همگونی در سطوح فرهنگی، زیستی، اعتقادی، آرمانی و ساختاری سیاسی نوسان دارد؛

4. تعارضات درون و میان اجتماعات ضرورتاً ناشی از تفاوت‌های درون و میان آنها نیست که تصور شود با حذف تفاوت‌ها، تعارضات کاهش می‌یابد؛

5. به‌رغم وجود تفاوت‌های بسیار ساختار و جهت کلی اجتماعات انسانی به سوی وحدت است؛

6. سیاست‌های انسجام و وحدت اجتماعی و ملی به جای توجه به یکسان‌سازی صفات و خصال ذاتی و اکتسابی افراد، گروه‌ها و اجتماعات انسانی باید به وحدت به معنی انسجام در کلیت و همسویی در جهت‌گیری آن معطوف گردد؛

7. تنوع ویژگی ذاتی هستی یا جهان¹ به طور عام و موجود انسانی² به طور خاص است. در پس و ظاهر تنوع نوعی پیوستگی و همبستگی میان اجزای عالم مشاهده می‌شود که این پیوستگی نشانگر نظم عام منتشر در اجزای هستی است. (صالحی امیری، 1385، ص 71-72)

¹ . Universe

² . Human Being

با توجه به مطالب مطرح شده به نظر نگارنده تنها در صورت کاربست الگوی وحدت در عین کثرت در کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی است که این کشورها می‌توانند ضمن حفظ یکپارچگی سرزمینی و هویت ملی خود (وحدت)، پاسخ مناسبی به مطالبات اقلیت‌های قومی بدهند و با به رسمیت شناختن هویت‌ها، ارزش‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها، زبان و مذهب این اقلیت‌ها (کثرت) در مسیر درست و منطقی گام بردارند. در واقع، مدیریت تنوع قومی در کشورهای منطقه باید بر پایه مدیریت تفاوت¹ قرار گیرد. تجربه موفق کشورهای چوئیس سوئیس (ایجاد کانتون‌ها به گونه‌ای که هر منطقه خودمختار نماینده یک واحد قومی است) و لبنان (توزیع مناصب سیاسی بر حسب قومیت و مذهب) نمونه‌های موفقی از سپهیم‌کردن قدرت² است که نتیجه آن ایجاد تعادل اجتماعی در سطح ملی است. در واقع توزیع افقی قدرت سیاسی موجب کارآمدی نظام سیاسی در اجرای کارویژه‌های بنیادینی چون ادغام سیاسی، جامعه‌پذیری سیاسی و مشارکت سیاسی شده است که نتیجه آن ایجاد تعادل اجتماعی است. در واقع، این فرآیندها به همسویی نظام سیاسی و پیرامون آن کمک نموده و سلطه سیاسی را تسهیل کرده است؛ زیرا هرچه افراد بیشتری وارد چرخه زندگی سیاسی شوند، ثبات، قوام و کارایی نظام سیاسی هم افزایش بیشتری پیدا می‌کند. (نقیب‌زاده، 1385، ص 185) به نظر می‌رسد این تجربه ارزشمند می‌تواند راهگشای کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز در فرآیند پرفراز و نشیب دولت-ملت‌سازی در آینده پیش رو باشد؛ موضوعی که تحقق آن در گام اول مستلزم کنار نهادن شیوه‌های بالا به پایین، اقتدارگرایانه، خشونت بار و یا همسان‌ساز در قبال اقلیت‌های قومی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی، مناطقی با تنوع فرهنگی، مذهبی و زبانی بسیار بالا است که در نوع خود در جهان امروز بسیار شایان توجه است. این دو منطقه به‌رغم برخورداری از پیشینه طولانی تمدنی و پیوندهای تاریخی و همپوشانی‌های فرهنگی و مذهبی میان اقوام مختلف ساکن در آن، طی سده‌های اخیر به ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دچار چالش‌های ناشی از پویش ملی‌گرایی قومی شده است. چنانچه در این

¹ . Management of Diversity

² . Power Sharing

نوشتار به تفصیل بدان اشاره شد، تلاقی سه متغیر ساختار اقتدارگرای سیاسی و به تبع آن مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی (ایجاد شکاف اجتماعی متراکم)، جریان‌های فراملی تاثیرگذار (ایجاد خودآگاهی قومی) و کیفیت ساختار نظام بین‌المللی و سیاست بازیگران بزرگ (نقش روسیه و غرب در حمایت از استقلال‌طلبی مناطق تجزیه‌طلب) موجب شد تا پویای ملی‌گرایی قومی در این دو منطقه از شکل پدیده‌ای اجتماعی خارج شده و حالت سیاسی و امنیتی به خود گیرد و دشواری‌های فراوانی را برای کشورهای منطقه پدید آورد.

در این بین، نتایج مطالعات علمی و نیز تجربه کشورهای منطقه طی دو دهه اخیر حاکی از آن است که ساختار نظام‌های سیاسی اقتدارگرای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی و به کارگیری شیوه‌های نادرست مدیریت سیاسی مانند پاکسازی قومی¹ و یا همسان‌سازی قومی² موجب شده است تا زمینه داخلی شکل‌گیری مطالبات قومی در این کشورها فراهم شود که این مطالبات در پیوند با دو متغیر جریان‌های فراملی تاثیرگذار و ساختار نظام بین‌الملل (سیاست بازیگران بزرگ) موجب تشدید جریان‌های قومی طی دو دهه گذشته شده است. از این رو در آینده نیز دو متغیر یادشده به روند حرکت و اثربخشی خود ورای اراده دولت‌های منطقه ادامه خواهند داد و گریزی از آنها نخواهد بود و تنها راه حل جلوگیری از سیاسی‌شدن پدیده قومیت و جریان‌های تجزیه‌طلب، اصلاح ساختار نظام‌های سیاسی اقتدارگرای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، اتخاذ خط‌مشی‌های پویاگرا (دینامیک) به جای خط‌مشی‌های ایستاگرا (ایستاتیک)، کاربست ساز و کارهای تکثرگرا و نسبی‌گرا به جای ساز و کارهای تک‌صدا و مطلق‌گرا و به کارگیری شیوه‌های دموکراتیک به جای شیوه‌های غیردموکراتیک و در نهایت در دستور کار قراردادن مدیریت خاص سیاسی در جوامع متکثر و چند قومیتی این منطقه مبتنی بر الگوی وحدت در عین کثرت است.

بحران ملی‌گرایی قومی در گرجستان زنگ خطری برای تمام جوامع چندقومی آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی به شمار می‌رود. بی‌شک هیچ‌یک از دولت‌های منطقه به مانند دولت گرجستان قادر به تغییر و یا متوقف‌ساختن تاثیرات دو متغیر جریان‌های فراملی تاثیرگذار و نیز کیفیت ساختار بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ بر پویای ملی‌گرایی قومی نیستند و تنها راه پیشگیری از وقوع تحولات مشابه، چنانچه اشاره شد، اصلاح ساختار

¹ . Ethic Cleaning

² . Ethic Assimilation

سیاسی و در دستور کار قراردادن مدیریت صحیح سیاسی در جوامع چندقومی مبتنی بر الگوی وحدت در عین کثرت است.

منابع و مأخذ

1. امیراحمدیان، بهرام (1381)، "جغرافیای کامل قفقاز"، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول.
2. بروتون، رولان (1384)، "قوم‌شناسی سیاسی"، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی، چاپ اول.
3. بشیریه، حسین (1386)، "جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)"، نشر نی، چاپ چهاردهم.
4. رابرتسون، رونالد (1380)، "جهانی‌شدن"، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول.
5. سیف‌زاده، سید حسین (1378)، "قفقاز و تراژدی لاینحل هویت ملی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 27.
6. صالحی امیری، رضا (1385)، "مدیریت منازعات قومی در ایران"، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، چاپ اول.
7. عزیزی، ستار (1385)، "حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل"، تهران: انتشارات نور علم، چاپ اول.
8. کاستلز، مانوئل (1380)، "عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ"، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو، چاپ اول.
9. کوزه‌گر کالجی، ولی (1388)، "ارائه مدلی تحلیلی برای تبیین پویش ملی‌گرایی قومی در جمهوری گرجستان"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره 67.
10. نقیب‌زاده، احمد (1385)، "درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی"، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ پنجم.
11. هانتینگتون، ساموئل پی (1378)، "برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی"، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول.

13. Kazemzadeh, Firouz (1992), "United States Policy toward Central Asia", *Vital Speeches*, 19 September.

14. Joshua Project, 2011, Available at: www.joshuaproject.net/countries.php.